

«نگاهی به تاریخ فردا»

نشر الکترونیکی : کتابخانه، تاریخ ما – پایگاه دانلود کتابهای تاریخی و مذهبی

تهیه الکترونیکی : ینی کاظمی و سعید یسایی

وبسایت دکتر علی شریعتی

[Http://Shariati.Nimeharf.Com](http://Shariati.Nimeharf.Com)

<http://pdf.tarikhema.ir>

Ancient.ir



مقدمه نسخه الکترونیکی

به نام بی نام او

بیا تا شروع کنیم

در امتداد شب نشینیم و طلوع کنیم

مهم نیست چگونه و چطور و چند

به يك تلنگر ساده بیا تا رجوع کنیم

بین که خاک چگونه به سجده افتاده است،

چرا غرور و تفاخر

بیا تا رکوع کنیم.

استاد دکتر علی شریعتی و استاد محمد علی طاهری عزیز،

برای من بسان یک آموزگار ساده نبودید که فقط معلوماتی از شما بیاموزم، که معلومات را از هر با معلوماتی می توان آموخت. حیات پر فراز و نشیبی را سپری نموده ام که در حین آن، روزگار برایم دست به یک بازی نغز زد و ناگهان مرا در برابر روح های بزرگی نشانده. حادثه ای بزرگ که می توانست اتفاق نیفتد و ممکن بود که هرگز پیش نیاید و تا آخر عمر متوجه نشوم که چه اوجهها، رنگها، جلوه ها، پروازها و تکانهایی عمیق در هستی و در وجودم وجود دارد. در همان راهی که متولد شده بودم، همین جور می رفتم تا پیر شوم و خالی از هر پرواز و اوجی و بدون هیچ دستاوردی، رخت سفر می بستم. آه که اگر در زندگی با شما عزیزان آشنا نمی شدم، چقدر بی نصیب بودم و بی فیض.

آنچه را که از شما گرفتم، مگر می شد که از کسی یا کتابی آموخت، مگر بوی مست کننده روح های بزرگ و معطرتان، زیبایی و جلال اندیشه نابتان و لطافت معجزه آسای حلقه های تفویض شده استاد طاهری عزیز را می توان در جایی دیگر یافت.

مگر این راه پر و فراز و نشیب را می توانستم بی راهبری حضور متعالی شما که از راه و رسم منزلها باخبر بودید، طی طریق نمایم. تقدیر ناب الهی بود که مرا با این اندیشه های ناب و بواسطه حضور مبارک و و برکت یافته تان آشنا نمود.

اینجانب سعید یسای (توحید)، تهیه و تنظیم الکترونیکی آثار دکتر علی شریعتی را که بواسطه آشنایی با دوست فرهیخته ام، جناب انی کاظمی عزیز صورت گرفت، به استاد عزیزم، جناب طاهری نازنین و همسر مهربانم تقدیم می نمایم. عزیزانی که از دیدارشان، صحبت شان، آشنایی با اندیشه هایشان، لبخندشان، نگاه شان، سخنانشان، سکونشان، زیستن شان، بودنشان و حتی یاد و به یاد آوردنشان و احساس حضورشان، الهام می گیرم... می چشم... می بویم... می شروم و می بینم.

و سخنی با دوستانی که توفیق حضور در **دوره های عرفان حلقه** برایشان میسر نگردیده است و از اندیشه های ناب **دکتر علی شریعتی** بی بهره مانده اند و هنوز در پیوستن به این راه مرددند و از قافله سرمنزل حضرت دوست عقب مانده اند....

هنگامیکه به آموزه های نابشان دل دهی و در آنها غرق شوی، و در اتصالات و ارتباط هایتان با شبکه شعور کیهانی ، آغوش احساس و روحنتان راه زبان قلبتان را، دهان فهمتان را بگشایی و با دقت، مواظبت، عطش، نیازمندی، فروتنی، تسلیم، مداومت، اطمینان، صبر و مقاومت، راهها، درها و پنجره های وجودت را بواسطه بینشها و کشف رمز های بوجود آمده، باز کنی و بدنال آن، در روزنه های وجودی تان بگردی و خود را، همه خود را، همه ابعاد، همه خواستها، همه تشنگی ها، همه فهمها، حس ها، دردها، بلعیدنها، گرفتن ها و ... را در فیلتر عرفان حلقه بریزی و صبر کنی؛ خواهید دید و سر منزل مقصود را می یابید و حس می کنی که چه چشمه هایی در درون تان جاری شده است. فقط در آن صورت است که از همه چیزهایی که در این دنیا نیست و اصلا نیست، پر می شوی و پر می شوی و صدای ریزش این جریانهای اعجاب انگیز غیبی را در درون خود و با گوش دادن به آنها و با دل بستن و خاموش بودن، به روشنی و صراحت و بلند و بلند می شنوی د و رویش بهشت در کویر خلوت و سوخته دلتان اتفاق می افتد. احساس می کنی که پنجره های تان به سوی عالمی دیگر گشوده شده و رودهای غیبی در پنهانی ترین دهلایزهای روحنتان سرباز نموده اند و سرشار می شوی.

سرآخر خدایا ترا سپاسی دوباره می نمایم که وجود م را با اعجاز این قرن که همانا ظهور و حضور استاد **طاهری عزیز** (بنیانگزار عرفان حلقه) و اساتیدی بمانند **دکتر علی شریعتی** آشنا و قرین نمودی و از تو می خواهم که سایر همنوعان و دوستانم راه، که از این فیض عظیم بی بهره مانده اند، به سر منزل مقصود هدایت نمایی.

آمین.

سعید یسایی

(توحید)

kimiagoo@yahoo.com

ebrahimezaman@yahoo.com

نگاهی به تاریخ فردا

البته دوستان نباید توقع داشته باشند مطلب عمیق و پخته ای بشنوند، زیرا فرصت فکر کردن درباره ی آن بیش از یکی دو ساعت نبوده ، البته قبلا راجع به این مسئله در دانشگاه صحبت کرده ام و امیدوارم بسیاری از مسائلی که در آنجا مطرح کرده ام در اینجا به ذهنم بیاید و به عرض شما برسانم.

تیبور منده دانشمند معروف و مجاری الاصل فرانسوی یکی از برجسته ترین متفکرین امروز درباره ی شناخت کشورهای دنیای سوم، آفریقا، آسیا، آمریکای جنوبی کتابی دارد به نام: «نگاهی به تاریخ فردا» من به حرف های او کتاب او کاری ندارم، بلکه می خواهم این اصطلاح را عنوان کنم. برای اولین بار این اصطلاح را از این مرد شنیدم و چه اصطلاح بزرگ و خوبی است. بعضی از کلمات برای انسان حق حیات دارند (بقول آندره ژید) و اگر برای انسان حق حیات نداشته باشند لااقل برای یک اندیشه درند، زیرا گاه هست یک حرفی در درون ما هست و خودمان نسبت به آن آگاهی نداریم و وقتی یک اصطلاح به جایی را می شنویم این اصطلاح و این کلمه خودش به منشاء پیدایش اندیشه ای و زائیدن فکری در درون می شود.

اصطلاح تاریخ فردا یک اصطلاح تازه ی انقلابی است. تاریخ در مشتش و در روحش همیشه گذشته را نگه میداره. تاریخ یعنی گذشته در صورتی که این اصطلاح یک اصطلاح انقلابی است. "نگاهی به تاریخ فردا" بنابراین معلوم می شود که دنیا امروز متوجه شده که باید تاریخ فردا را هم نگاشت یا لااقل اندیشید در صورتیکه این اندیشه را باید از پیش میداشتیم و تاریخ را به عنوان یک علم اصیل نگاه نمی کردیم، بلکه تاریخ به میزانی ارزش خواهد داشت که تاریخ فردا را بنگاریم. اگر تاریخ به ما کمک نکند که فردا را بشناسیم یا لااقل انسان امروز را یا انسانی را که در حال پیدایش است، بهیچ دردی نخواهد خورد. برای اینکه همه ی علوم باید لااقل به کار شناختن انسان و زندگی انسان، آینده



و ایده آل انسان امروز و انسان فردا بخورد. انسان گذشته شناختش مقدمه ای باید باشد برای شناختن خودمان و آینده مان.

من می خواهم نگاهی به تاریخ فردا بیفکنم، نه آنچنانکه تیورمنده افکنده بلکه چنانکه خودم معتقدم.

(قبلا معذرت می خواهم که لحن لحن معلمی است نه یک خطیب ، برای اینکه شغلم معلمی است و در سطح یک معلم هستم و خوشبختانه اینجا هم قیافه ها بیشتر قیافه های دانشجویی است که آنها با سخن من و زبان من آشنا هستند.)

برای آنکه بتوانم حرفم را بفهمانم در اندیشه خودتان یک مخروط تصور کنید و تا آخر جلسه که حرفم تمام می شود همیشه این مخروط را در ذهنتان نگاه دارید. چون این غالب تمام سخنانی است که تا آخر خواهم گفت . این مخروط غالب اندیشه قضاوت و شناخت ماست، در هر تمدنی و در هر جامعه ای و در هر دوره ای ، تاریخ عبارت است از گذشته ی انسان نه بصورت یک تسلسل مداوم و متناوب بلکه به صورت دوره های پشت سر هم ، این معنی تاریخ است. بشر از ابتدا تا حالا سه، چهار، پنج، ده و بقول تیورمنده بست و هفت دوره ی گذشته داشته ، در هر دوره مانند یک شی موجود زنده دارای یک روحیه و افکار و گرایش و تمایلات خاص است. ما امروز میدانیم که در هر دوره جدید حالات ، خصوصیات ، افکار و گرایشها و هدف های خاصی دارد که دوره ی پیش آنها را نداشته است. بنابراین برای شناخت هر دوره ای این مخروط ضروری است و هر دوره را به این وسیله می شود دقیق تقسیم بندی کرد و با بررسی دقیق آن حتی آینده را پیش بینی نمود.

برای مثال سه قرن عقب میرویم و این مخروط را در قرون وسطی در اروپا پیاده می‌کنیم. فائده‌ی این مخروط که بزرگترین سطح را دارد حجم بیشتر مردم جامعه را اشغال می‌کند که این عده همان توده‌ی مردمند.

این مخروط یک قسمت تحتانی دارد، یک قسمت فوقانی چنانکه می‌بینید قسمت تحتانی اش بیشتر از قسمت فوقانی است، و توده‌ی مردم در هر جامعه‌ای از لحاظ سطح و حجم در قسمت تحتانی قرار دارند.

روشنفکران، دانشمندان و متفکرین هر دوره در قسمت فوقانی مخروط جای دارند. این دسته را روشنفکران می‌نامند. مقصود از اینها گروهی هستند که کارشان بیشتر به اندیشه مربوط است تا به یکی از اعضای بدنشان یا به یک ابزار صنعت. بنابراین نویسندگان علما مذهبی، دانشمندان شعرا، متفکرین، فلاسفه جزو گروههای بالای مخروط هستند.

در هر جامعه‌ای عوام در قاعده‌ی مخروط و روشنفکران در بالای مخروط قرار می‌گیرند. حتی در جامعه‌های بدوی نیز این حالت صادق است.

در جامعه‌ی بدوی وقتی این مخروط را پیاده کنیم توده‌ی مردم، قبایل افراد عامی قاعده‌ی مخروط را تشکیل می‌دهند و یک قشر روشنفکری هم دارند که همان جادوگران و ریش سفیدان، فرزندان و کسانی که به هر حال رهبری مردم را میکردند، هستند.

دوره های مختلف پیش آمده در همه ی دوره ها این مخروط صادق است. و من این استنباط را کردم که هر چه دوره ها به زمان حال نزدیکتر می شوند از سطح قائده ی مخروط که عوام الناس هستند به نفع طبقه روشنفکران کاسته می شود یعنی از حجم توده کاسته شده و به حجم طبقه ی روشنفکری اضافه می شود. یعنی تعداد روشنفکران هر دوره ای بیش از روشنفکران دوره ی پیش خواهد شد. برای اینکه فرهنگ عمومی ترست و افکار باز تر و تعمیم فکر و علم موجب این می شود که توده مردم بیشتر به سطح روشنفکران بالا بیایند. بین طبقه ی روشنفکر و عوام مرزی نیست. هر چه از قائده ی مخروط بالاتر برویم عوام به روشنفکران نزدیکتر می شوند و در سطح بالای مخروط یعنی سطح روشنفکران هر چه به طرف پایین برویم روشنفکران به عوام نزدیک می شوند و هر چه بالاتر برویم روشنفکران از عوام فاصله میگیرند تا به جایی میرسند که تحصیل کرده ها و روشنفکرهایی بصورت بت روشنفکران در هر دوره را تشکیل می دهند. مثلا در زمان فعلی تیپهایی مثل ژان پل ساتر ، برتراند راسل ، سوارتز در قسمت فوقانی طبقه روشنفکرانو یک تحصیل کرده ی دبیرستانی در سطح تحتانی این قشر نزدیک به عوام قرار دارد. این صورت مسئله است که من عرض کردم برای اینکه حرفهای دیگری را بتوانم بزنم.

مخروط را در قرن وسطی پیاده می کنیم. عوام قرون وسطی چه کسانی هستند؟ کسانی که در فرانسه در ایتالیا در انگلستان به کلیسا میرفتند. عباراتی را که کشیشان دستور می دادند عمل می کردند و دستوراتی را که علمای رسمی آنها ابلاغ می کردند به نام انجیل و تورات به نام عیسی و به نام خدا می

پذیرفتند و عمل می کردند ، و اینها توده ی مردم قرون وسطی هستند . همین توده در دوره ی جدید وجود دارند با همان حالات و با همان خصوصیات . روزهای اعیاد کریسمس وقتی که پاپ از آن پنجره ی کلیسای سن سوپریز ظاهر می شود ، صد هزار نفر افراد مسیحی را آنجا میبینیم که چنان اشک میریزند ، چنان از لباس و از زینت پاک غرق لذت مذهبی و احساس شدید می شوند که قرون وسطی را بید می آورند .

درست حالات و احساسات و اندیشه هایشان اندیشه های مردمی است که در قرون وسطی در سه قرن پیش ، در چهار قرن پیش در ایتالیا و فرانسه وجود داشتند . پس وقتی می گوئیم حالا قرون وسطی نیست مقصودمان تغییری است که در قشر روشنفکری اروپا پدید آمده نه در سطح عوام . بنابراین تمام اندیشه مان باید برای پیدا کردن خصوصیات هر دوره ای روی این سطح از روشنفکری قرار بگیرد . اما یک چیز دیگری هم هست و ن آن که در هر دوره ای علاوه بر سطح عوام در قانده مخروط و طبقه ی روشنفکر در حاشیه ی فوقانی مخروط ، افراد معدود و منفردی هستند که اندیشه یا عقایدی بر خلاف طبقه ی روشنفکر و غالب تحصیل کرده ها دارند .

اینها را نمی توانیم جزو عوام بشماریم اینها نویسندگان و نوابغ بزرگ بشری هستند ، جزو طبقه ی روشنفکر هم نمی توانیم حسابشان کنیم چرا؟ که حرف هایشان از جنس سخنی که روشنفکران بر آن معتقدند نیست و اصولاً اندیشه ی تازه ای را بوجود آورده اند که روشنفکران به آن هنوز معتقد نیستند بلکه به عنوان حرف تازه است که مثل بمب منفجر کرده اند.

اینها چه گروهی هستند؟ نمی شود به اینها یک طبقه گفت زیرا که تعدادشان انگشت شمار است. اینها را می توان گفت نوابغ . می شود گفت کسانی که بر خلاف روح جامعه ، بر خلاف سنت روشنفکری ، بر خلاف رواج و روش علم و عقل زمان حرف تازه می آورند . این بینهایت اهمیت دارد. این مسئله را در اواخر قرون وسطی پیاده می کنیم، عوام همان عوامی هستند که الان در اروپا هستند، اینها تابع کلیسا هستند و تابع همان علما ی سابق قرون وسطایی. تحصیل کرده هایی که الان در اروپا هستند پیدایششان از سه قرن پیش است یعنی از قرن هفده ام قرن که طبقه روشنفکر به معنای امروز تشکیل شده است. آنهایی که الان به نام روشنفکر و تحصیل کرده می شناسیم اینها که ما ها هستیم ، تحصیل کرده های فرهنگ جدید هستیم ، کپی ی روشنفکرانی هستیم که از قرن هفدهم در اروپا پدید آمده اند و تا الان ما از آنجاذغذیه ی روحی می کنیم ، مثل آنها فکر می کنیم ، غالبهای فکری و اعتقادی و علمی آنها را تقلید می کنیم. بنابراین ما زائده ی آپاندیس یا دنباله رو تحصیل کرده هایی هستیم که در قرن هفدهم تشکیل شده اند در اروپا ، و تا الن هم دانشگاه ها را علوم را زندگی مدرن را آنها دارند میچرخانند.

این تحصیلکرده ها و روشنفکران قرون وسطی چه کسانی هستند ؟

کشیش ها یعنی ملا های مسیحی، کسانی که در اسکولاهای درس میخواندند، در مدارس وابسته به کلیسا درس میخواندند و هدفشان فهم حقایق مذهبی بود. هدفشان روشن کردن مردم ، رهبری کردن مردم، یا بهر حال تسخیر مردم در قید ها و بند ها و غالبها و هدفهای مذهبی بود. بنابراین وقتی این مخروط را در قرون وسطی پیاده کنیم حاشیه ی روشنفکران عبارتند از کشیشها و علمای مذهبی. علمای مذهبی را هم در قرون وسطی می شناسیم چه کسانی بودند . اما در همین قرن پانزدهم و شانزدهم و هفدهم ، افراد و نوابغی پدید آمدند و بر علیه طبقه ی تحصیلکرده ی قرون وسطی که ملایان مسیحی باشند ، قد علم کردند و حرف تازه آوردند . مذهب و مکتب جامع این افراد این بود که در برابر دیانت مسیح یا در برابر خدا پرستی یک کلمه دیگر گذاشتند که شامل اصول روش عمومی این افراد میبود که در قرن شانزدهم و هفدهم . هجدهم در قله ی مخروط پدید آمدند اما هنوز طبقه ای تشکیل نداده بودند اینها در برابر خدا پرستی که مذهب روشنفکران قرون وسطی بود علم پرستی را گذاشتند . هدف این بود که مذهب میگفت آنچه را منصوص است باید پذیرفت و آنچه که نیست باید طرد کرد. اینها می گفتند آنچه می اندیشیم و با علم و تجربه به آن میرسیم به آن معتقدیم و آنچه نیست ولو در کتاب مذهبی و مقدس هم نوشته شده باشد قبول نداریم مگر وقتی که با تجربه و تحقیق به آن برسیم. بنابراین علم پرستی عبارت بود از اولین فریاد ها و اولین نشانه هایی که نوابغ بزرگی مانند کیلر ، مانند گالیله ، مانند دیکنز و حتی پیش از آنها در این قله به دنیا اعلام کردند ، فریادی علیه طبقه روشنفکران مذهبی قرون وسطی.

اینها حرفشان را که می زدند ، این طبقه علیه شان قیام می کردند و اینها را محکوم می کردند ، تکفیر می کردند ، زندانی میکردند ، میسوزاندند ، محاکمه می کردند (محاکمه گالیله معروف است) چرا؟

برای اینکه اینها افرادی هستند که دارند حرف تازه علیه طبقه روشنفکران و تحصیلکرده های جامعه می زنند. بنابراین در دوره ی قرون وسطی ، اواخر قرون وسطی عوام هستند. تحصیلکرده ها- تحصیلکرده های مذهبی وابسته به کلیسا- هستند و در این بلا چند نفر - ده بیست نفر - نابغه ای هستند که علاوه بر اندیشه ها و مکتب های فکری این قشر (تحصیل کرده های وابسته به کلیسا) قیام کردند. اما به اندازه ای نیستند که طبقه ای را در جامعه بوجود بیاورند اینها افراد منفرد اند . همین مخروط را می آوریم و در دوره ی بعدی یعنی دوره ی فعلی پیاده می کنیم. می بینیم طبقه ی عوام فرقی نکرده اند ، فقط حجمشان کمتر شده است و عده ای از اینها تحصیلکرده اند و جزو قشر بالا شده اند . این قشر بالا را مطالعه می کنیم . طبقه تحصیلکرده و روشنفکر قرون جدید بعد از قرون وسطی را می بینیم . اینها درست همان حرفهای آن فرد ها ، آن نوابغ منفردی را میزنند که در قرن شانزدهم طبقه روشنفکر جامعه بحریشان گوش نمی داد بنابراین همیشه در جامعه یک مخروط در قله نوافعی دارد که بالای طبقه ی تحصیلکرده ها قرار دارد و اندیشه های تازه علی رغم طبقه تحصیلکرده رایج ابراز می کنند . و بعد بطور جبری در دوره ی بعدی این نوابغ که بصورت منفرد بودند و در جامعه غریب و تنها ، حرف هایشان بصورت مکتب تحصیلکرده ها ی آینده در می آید. یعنی دوره ی بعدی همیشه مکتبش و طرز تفکرش عبارتست از عقایدی که نوابغ منفرد دوره ی پیش ابراز می کردند. بنابراین در هر دوره ای می بینیم در قله ی این مخروط تحصیل کرده ها نوابغی وجود دارند که بر خلاف طبقه ی تحصیل

کرده های رایج حرف می زنند و بحرفشان گوش نمی دهند . مبارزه شروع می شود . این نواغ منفرد و غریب می مانند. بعد کم کم افکار آنان بقدری گسترش می یابد که اندیشه شان ، طرز فکرشان و خودشان تبدیل می شوند به یک طبقه ی تحصیل کرده ی آینده و بعد این گروه جدید ، طبقه ی تحصیل کرده ی گروه گذشته را از جامعه می رانند. چنانکه امروز در اروپا می بینیم که هنوز کشیش ها هستند . هنوز هم قدرت دارند اما روح قرن جدید متعلق به تحصیل کرده های علم پرست است نه خدا پرست . بنابراین در قرون جدید اگر این حرف را پیاده کنیم و اگر از نظر مذهب در قرون جدید بنگریم میبینیم که طبق این مخروط جامعه شناسی فرهنگی ، مذهب شیرازه و مبنای اعتقادی توده است. می بینیم قشری وجود دارد علم پرست . مذهب طبقه ی تحصیل کرده و روشنفکر امروز علم پرستی است نه احساس مذهبی و اعتقاد دینی .

بنا بر این طبق این قاعده اصولا تحصیل کرده نباید در این دوره مذهبی باشد !!! چرا؟ که مذهب شیرازه ی اعتقادی و بنای اعتقادی عوام در دوره ی جدید است ولی بر خلاف دوره ی وسطی که تحصیلکرده ها همگی مذهبی بودند ، حالا علم پرستند یعنی دنبال اندیشه علم پرستی را گرفته اند .

اعتقاد عموم تحصیلکرده های جدید علم پرستی است در برابر دستورات مذهبی و اعتقاد به دگمها و جزم ها و اصول تعبدی مذهبی که باید بدان بدون دلیل معتقد بود. بنا بر این یک چیز به نظر آدم می رسد و چنین هم هست و آن اینکه مذهب مال عوام است چنانکه در قرون وسطی هم مال عوام بود . این تحصیلکرده های جدید مبنایشان علم پرستی است و وقتی نگاه می کنیم می بینیم واقعا از قرن

هجدهم تا الن به میزانی که طبقه تحصیل کرده با مبانی علم پرستی آشنا تر و به علوم علم پرستی نزدیک تر می شود از مذهب دور می شود و به همین میزان تحصیل کرده های قرون جدید از توده فاصله می گیرند. در صورتیکه در قرون وسطی عوام و تحصیلکرده ها تفاهم داشتند ، با یک زبان و با یک هدف حرف می زدند . اما امروز تحصیل کرده ها علم پرست و توده عوام مذهبی است.

این یک واقعیتی است که به هیچ وجه قابل توجیه و تعبیر و تفسیر نیست ولو بر خلاف مذاق ما و بر خلاف عقیده ی ما باشد. اینست که به میزانی که در هر جامعه ای در اروپا ، امریکا ، افریقا، امریکای جنوبی و در ایران و در کشور های آسیایی علوم جدید و تحصیلکرده بفرم جدید قرن هفده و هجده و نوزده گسترش پیدا میکند ، مذهب از قشر بالای مخروط رانده شده و فقط در سطح مخروط باقی می ماند و در اینجا مذهب سست می شود بطوریکه دیگر از بین می رود و جایش را علم و علم پرستی و اعتقاد به اصالت علم می گیرد.

این مخروط را در قرون جدید و در دوره ی فعلی پیاده می کنیم . همانطور که گفتیم عوام هنوز عوام دوره ی قرون وسطی هستند و مذهب هم دارند ، در همه جای دنیا ، مذهب سابقشان را ، مذهب

قدیشان را دارند. تحصیل کرده های جدید به میزانی که بعلم پرستی که مذهب این طبقه است نزدیک میشوند با مذاهب قومی و بومی و ملی خویش بیگانه می شوند و از آن دور می شوند . اینرا هم آمار کسانی که مطالعات جامعه شناسی مذهبی در هر کشوری در اروپا و در امریکا ، در شرق و در غرب کرده اند نشان میدهد. اما یک مسئله دیگر هست و آن اینکه غیر از این دو طبقه به سراغ یک گروه دیگری هم باید رفت و آنچنانکه دیدیم نوابغ هر دوره منفردین هر دوره هستند. کسانی هستند که آنها را در این مخروط ناچاریم در بالاترین قله قرارشان دهیم . از نظر وضع تحصیلاتی و نوع تفکرشان سخنانی بر خلاف شیوه معمول اندیشه طبقه تحصیلکرده متدوال دارند. این گروه اندک در اواخر هر دوره ای شماره اشان بیشتر میشود ، کاملاً شناخته میشوند ، قدرت و نیرو میگیرند و نوع تفکر طبقه تحصیلکرده آینده را تشکیل خواهند داد. چنانچه کپلر – اسحاق نیوتن یا فرانسویس بیکن ، راجر بیکن طبقه تحصیلکرده امروز را تشکیل داده اند. این افراد که الان در قله این مخروط قرار گرفته اند طبقه تحصیلکرده آینده را تشکیل خواهند داد ، روی همین قانون جبری عرض کردم . بنابراین طبق این متد میتوانیم نگاهی به تاریخ فردا بیفکنیم بچه صورت؟

اگر این نوابغی که الان در قله ی این مخروط هستند را بدانیم و بشناسیم چه کسانی هستند و چطور فکر می کنند و اگر من بتوانم به شما معرفی کنم که در قله این مخروط امروز در قرون جدید نوابغی وجود دارند و نیز بتوانم اندیشه ی این نوابغ را که بر خلاف شیوه ی طرز تفکر علم پرستی سه قرن

اخیر تحصیلکرده هاست نشان دهم، آنوقت مسئله ای را که عنوان کرده ام میتوانم حل کنم و می توانم دقیقاً پیش بینی کنم که طبقه تحصیلکرده دوره ی آینده – دوره ی بعد از دوره جدید- چگونه خواهند اندیشید؟ و چگونه تمایلاتی، عقایدی و احساساتی خواهند داشت؟

نوابغ امروز بشر که ناچاریم آنها را در طبقه فوق تحصیل کرده ها قرارشان دهیم برای اینکه از طرفی تحصیلکرده ها آنها را تحصیلکرده های بینهایت برجسته تلقی می کنند و از طرفی هم ناچاریم جزو طبقه تحصیلکرده ی امروز حسابشان نکنیم چون بر خلاف این گروه فکر می کنند و حرف می زنند ، یکی گنون است کتاب شرق و غرب – بحران وجدان اروپایی و مجله ی بررسی های مذهبی او در اروپا منتشر شد . او یک تحصیلکرده بسیار بزرگ ، یک نابغه ی علمی بسیار بزرگ فرانسه است که ناگهان در برابر علم و علم پرستس طغیان کرد و آمد بمشرق و در مصر گوشه گیر شد، نه آن گوشه گیری بمعنای امروز بلکه از جامعه و طرز تفکر امروز گوشه گرفت تا به نیاز شدید و عطش بزرگ اروپا پاسخی گفته باشد.

دیگری آلکسیس کارل است ، سه تا کتاب دارد ، انسان موجود ناشناخته ، راه و رسم زندگی و نیایش که خوشبختانه هر سه به فارسی ترجمه شده است . یک کتاب دیگر هم دارد به نام تاملات من در راه زیارت نور (بفرانسه).

دیگری لوکنت دولوئی است و کتاب سرنوشت بشر (بفرانسه) را نوشته که به فارسی ترجمه شده.

دوبار چاپ شده ترجمه اش خوب نیست ولی متن بینهایت قابل دقت است.

یکی انیشتین ، یکی ویلیامز جیمز . یکی باسلارد بزرگترین متفکر علمی فلسفی فرانسه است و خیلی بزرگتر از آن است که همه مردم دنیا او را بشناسند . در سطح کلان ژان پل سارتر و برتراند راسل بخصوص نیست. یکی ماکس پلانک است. یکی ژرژ گوریچ است. یکی باتریس دنیس . یکی پاسترناک است که دکتر ژیا گو را نوشته. اینها را بهیچ وجه نمی توانیم جزو طبقه تحصیل کرده ی جدید بنامیم ولو در قله شان ، چرا که اصولاً ضد علم پرستی و مذهب طبقه تحصیل کرده ی جدید حرف می زنند .

البته نمی توان گفت گنون همانطور حرف میزند که ماکس پلانک و ماکس پلانک درست سخن آکسیس کارل را تکرار می کند. اینها هر کدام نظر تازه ای دارند . اما مسئله ای وجود دارد و آن اینکه در حرفهای اینها یک اصل مشترکی اگر پیدا کنیم می توانیم طبق همین متدی که عرض کردم معتقد باشیم ، که این اصل مشترک یک گرایش تازه است که در دنیا پیدا شده ، مشترک علیه گرایش عمومی علم پرستی که مذهب روشنفکران امروز دنیا است و این گرایش در دوره ی آینده تبدیل به مذهب روشنفکران تیپ آینده خواهند شد، و جانشین علم پرستی که مذهب تحصیلکرده های امروز دنیاست. در

تمام این افراد یک کلمه احساس مذهبی اعتقاد به معنویت مشترک است . در تمام اینها بدون

استثناء(حیف که فرصت نیست جمله های آنها را یکی یکی نقل کنم).

انیشن را می توانیم بگوییم احساس مذهبی فراوان درد.اما ما گفتیم که مذهب زیربنای اعتقادی عوام

است. آیا می توانیم بگوییم انیشن جزو عوام است و یک دیپلمه، لیسانسه ، مهندس و دکتر معمولی

مثل بنده را جزو طبقه تحصیلکرده جدید! بهیچوجه ! در عین حال که مذهبی است. پس معلوم میشود

یک حرف تازه در دنیا دارد به وجود می آید غیر از علم پرستی که عالترین موج اندیشیدن امروز

جهان است . به هیچ وجه نمی تواند مذهب انیشن یا کارل از جنس مذهب عوام باشد. این یک مذهب

فوق روشنفکری است، فوق علمی است. پس نتیجه می شود که دو مذهب وجود دارد: یکی مذهب

مادون تحصیلکرده ، مادون علم که مذهب کسانی است که پایین مخروطنند. از این سطح مذهبی که بالا

برویم به یک لا مذهبی علمی می رسیم در دوره ی خودمان و از این اگر بالاتر برویم باز به یک

مذهب فوق علمی می رسیم و این امر در دنیای امروز کاملا محسوس است. تحصیلکرده ها را نگاه

کنید ، یکی تحصیلکرده است و مذهبی اما مذهبش را از پایین گرفتهو با خودش یدک می کشد . مهندس

شده، دکتر شدهو مذهبش را نگه داشته و با خودش از عوام گرفته و بالا آورده ، این نا هنجار است و

باید بریزد دور اگر لا مذهب باشد به نظر من بیشتر به مذهب فوق علمی نزدیک است. این مذهب

عامیانه ی پایین است که همه عوام در همه ی دوره ها و در همه ی دنیا به آن معتقدند. و تحسلیکرده ی

دیگری که باز مذهبی است و می بینیم طرز مذهبی بودنش یک مذهبی فوق علمی است ، در نوشته

هایش کاملاً محسوس است ، در آدم ها ، در دانشگاه ها ، در اندیشه ها همه جا این مذهب محسوس است. مذهب مادون علم، پایین تر از تحصیلکرده هاست و مذهب فوق علم که هنوز قد علم به آن نرسیده ، و این مذهبی است که امروز متفکرین بزرگ دنیا ، آنهایی که من نام بردم و دنیا آنها را به رسمیت می شناسد دارند . اینها فوق تحصیلکره ها هستند ، نوابغ تازه ای هستند .

بسیاری سخنان که ما در قرآن داریم یا رو ممارست با قرآن یا با حقایق اسلامی به آن رسیدیم ، یک مرتبه در یک ترجمه یا در یک متن از زبان ماکس پلانگ می شنویم، و یا از زبان انیشتین می شنویم. از زبان کارل می شنویم.

اغلب اینهایی که نام بردم یک دوره ی بحرانی را گذرانده اند ، دوره ی لا مذهبی و بعد پیدا کردن و یافتن مذهب فوق علمی. همه ی اینها تحصیلکرده هایی برجسته و برجسته ترین تحصیلکرده های امروزی هستند که بر خلاف مذهب علم پرستی طغیان کردند و وجه مشترکشان بازگشت به معنویت ، بازگشت به احساس و اعتقاد مذهبی است و در سه قرن اخیر اینها کوبیده شده اند و آنها را محکوم کرده اند که مذهب اعتقاد عوام است و باید رانده شود.

بنابر این آنچه باید به آن معتقد باشیم اینست که امروز همچنان که در قرن شانزده نوابغی بوجود آمدند و علم پرستی را پدید آوردند ، نوابغی بوجود آمده اند که طبقه ی تحصیلکرده ی فعلی با زبانشان آشنایی نلدردو هنوز حرفشان کاملا رسمی نشده ، وارد دانشگاه ها نشده اما در سطح بالاتر از دانشگاه حرف میزنند و اینها حرفشان و سخنشان مبنای اعتقاد تحصیلکرده ی آینده را در دوره ی تاریخی فردا مسلما تشکیل خواهد داد.

بنابراین بی شک مذهب امروز ، بازگشت به مذهب فوق علمی یا نزدیک شدن به مذهب فوق علمی یا به حقیقت مذهب است.

بنا براین می شود با این مطالعه و بررسی معتقد باشیم که امروز دوره علم پرستی تحصیلکرده – که از قرن هفدهم که این طبقه تحصیلکرده در جامعه شکل گرفت و مذهب علم پرستی شد و بیگانگی با مذهب – دوره ای که دارد تمام می شود. بچه دلیل؟ به این دلیل که امروز نوابغی ما فوق علم امروز به وجود آمده اند و اعتقاد به یک معنویت بزرگ ، به یک روح بزرگ در عالم و یک عقل بزرگ عالمی و همچنین نیاز انسان را به پرستش و یا یک اعتقاد مذهبی اعلام کرده اند. اگر فیزیکدان است-مثل ماکس پلانک- اینجور صحبت می کند. میگوید: " عالم کیلر بود که به یک نظام کلی عاقل خود آگاه دقیقی در همه ی آفرینش بود" و یک دانشمند دیگری را مثال میزند و میگوید:" او چنین اعتقادی به وجود نظام کلی عالم و همچنین وجود یک عقل مشرف و شامل بر هستی نداشت و به همین دلیل در سطح یک محقق جزئی آزمایشگاهی ماند ، او در این سطح ماند چون به عقل کلی اعتقاد پیدا نکرد، اما

کیلر به این معتقد بود و برای همین هم خالق فیزیک جدید شد." او به این صورت حرف می زند.

انیشتین هم که هم رشته ی اوست می گوید: " یک رمز بزرگ در خلقت، شله فنر تحقیقات بزرگ علمی است" یک روانشناس طور دیگر حرف میزند و میگوید: " در سرنوشت بشر احتیاج به نیایش ، احتیاج به پرستیدن مانند احتیاج به غذا خوردن و نفس کشیدن اصیل است و اگر ما نیاز به پرستیدن را در خود کور کنیم منحنی شده ایم. آدمی مثل کارل که به هیچ وجه مذهبی نبود و یک مردی است که اصولا دوتا جایزه ی نوبلی که گرفته در مورد تحقیق روی قلب جوجه و پیوند رگها بوده می گویدکه " پرستیدن مانند نفس کشیدن ، مانند غذا خوردن و جزء اصیل ترین احتیاجات بدنی ، عصبی و روانی و اندیشه ای ماست".

او میگوید که: "رم ذا عدم اعتقاد شدید به مذهب منحنی کرد". اینها سخنان آکسیس کارل است نه یک کشیش نه یک مذهبی در سطح قائده ی مخروط . آکسیس کارل اولین انسانی است که که دو جایزه ی نوبل را برده است و بقول دیکسیونر لاروس بزرگترین کسی است که در اندیشه قرن امروز ، قرن بیستم اثر عمیق گذاشته. او میگوید: "اگر عبادت را ، نیایش آن معبود بزرگ را از جامعه ای برداریم سقوط حتمی آن جامعه را امضاء کرده ایم." آیا تحصیلکرده ی قرن هفدهم و هجدهم و نوزدهم این گونه حرف میزد؟

تحصیل کرده ی قرن هفدهم و هجدهم و نوزدهم میگن" مناگر خدا را زیر چاقوی تشریح خود نبینم قبول نمی کنم." علم پرستی اینجور حرف میزد.

اما امروز به قول آقای گورویچ در قرن نوزدهم جامعه شناسی 198 قانون وضع کرده بود که به آنها اعتقاد داشت. اما جامعه شناسی در قرن بیستم به هیچ قانونی معتقد نیست.

شوارتز بزرگترین ریاضی دان فرانسه میگوید:"فیزیک در قرن نوزدهم معتقد بود که همه ی مسائل حیات را میتواند توجیه کند و امروز فیزیک معتقد است که حتی ماده را هرگز نخواهد توانست شناخت.

چرا علم در قرن بیستم به اصطلاح گورویچ متواضع شده و غرور قرن شانزدهم، هفدهم و هجدهم و نوزدهم را شکسته؟

زیرا که دوره ی جدید در دنیا شروع میشود. تحصیل کرده های دوره آینده بر خلاف تحصیل کرده های امروز مکتبشان مکتب مذهبی خواهد بود امامذهبی نه مادون علم بلکه مذهبی ما فوق علم.

... یزید تو پنداشته ای کسی شده ای و این پیش آمد دلیل آنست که تو در زیر سایه ی خدا ! هستی و

مقامی ارجمند داری؟! با این پندار های بیهوده ، همینکه، کارهایت را رو به راه و روزگارت را بکام

دیده ای ، از شادی ، سر از پا نمی شناسی باد به غیغب و دماغت افکنده ای ، برخورد می بالی و بر

دیگران می تازی!!

تو امروز فرصت یافته ای و مهلت داری. گوش کن که خدا در این باره چه می گوید: آنها که کفر پیشه

کرده اند، نه گمان کنند که فرصت و مهلت هایی بدیشان داده ایم، به سودشان خواهد بود! نه، چنین

نیست ما آنانرا مهلت داده ایم، تا خویشان را خوب بشناسند و سر حد توانائی گناه و جنایت خویش را

بینند و البته که کیفری ذلت بار دارند!